

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث به مناسبت بیع کلی بود. یک مقداری هم از بحث خارج شدیم.

عرض کردیم انصافاً مطلبی را که مرحوم آقای نائینی فرمودند به اینکه بیع کلی، کلی فی الذمه به قول ایشان یا کلی ذمی، این هم صدق می کند برای او به عنوان تملیک عین، این حرف، حرف بدی نیست. انصافاً می شود قبول کرد. و دیگر توضیحی هم ما اضافه کردیم که اصولاً بیع دارای چه مراحل است و مرحله اولش مقاوله است، مرحوم دومش که اسمش را گذاشتیم مساومه یا سوم با سبب، مرحله دوم خود صیغه است، ایجاب و قبول است. بعد از آن مرحله انتقال است که به صیغه نقل و انتقال انجام می گیرد. مرحله بعدی که مرحله یعنی تثبیت و لزوم این عقد می شود با انقضاء اقسام خیار، چه خیاری که شارع قرار داده چه خیاری که طرفین قرار می دهند. مرحله آخرش هم تسلیم و تسلیم و قبض و اقباض است.

البته این تحلیل کلی بیع است. ممکن است یک بیعی را که شما انجام می دهید خیلی این مراحل توش توجه نباشد. بروید دکان نانوايي یک هزار تومان بگذارید و یک دانه نان بردارید. اما طبیعتاً تمام این مراحل توش هست. و در مرحله تسلیم و تسلیم و قبض و اینها همان چیزی را که در مقابله بوده انجام می شود.

و چون در مرحله تسلیم و تسلیم، عین است، اینجا بله، مشکل ندارد. و می توانیم بگوییم این بیع، بیع عین است.

آن وقت عرض کردیم این در روایات ما که آمده بعضی هایش هم حتی اشاره به همین نکته دارد. الرجل همین صحیحه عبد الرحمن بن حجاج که خواندیم یجیئنی یطلب المتاع، فاقاوله علی الربح، یعنی من مقاوله می کنم. همان مرحله اول مقاوله. که مثلاً یک کیلو گندم به شما می دهم، بعد مثلاً هزار تومان، و قبول می کند

در این جامع الاحادیث صفحه ۵۵۸ است جلد ۲۲ اما در وسائل که خواندیم جلد ۱۲ بود.

ثم اشتری فایعه منه؛ حالا این اقاوله در اینجا، قلت فان من عندنا یفسده قال و لم قلت باع ما لیس عنده، عرض کردم این به عنوان یک سنت پیغمبر(ص) نقل شده غیر از حدیث عبدالله عمر و عاص جای دیگر هم آمده است. حالا انشاء الله در بحث فضولی متعرض می شویم.

س: ۳:۲۱

ج: چرا؟

س: ۰۳:۲۴

ج: نه بابا مراد فقهای علمای اهل سنت در کوفه، عندنا کوفه. چون عرض کردم عبد الرحمن بن حجاج مرد ملایی بوده، غیر از این هم حدیث دارد که می گوید امام می فرمایند فلان، می گوید آنها این طور می گویند، او مثلاً ابن شبرمه این طور گفت.

بعد امام(ع) می فرمایند کان ابی یقول لا بأس بیع کل متاع کنت تجده فی الوقت الذی بعته فیه؛ خیلی تعبیر زیبایی است امام(ع) می فرمایند. این تجده در اینجا به معنای قدرت داشتن، واجدیت، نه به معنای اینکه بالفعل موجود باشد. مثل فلم تجد ماءً، البته آن هم یک مشکل کلی همیشه ما در فقه داریم، آن هم استظهار شده از آن که مراد از تجد، لم تجد یعنی آب نباشد. و لذا یک فتوایی دارند بعضی از اهل سنت که اگر آب بود مریض هم بود، کائنا ما کان باید وضو بگیرد، تیمم نکند، هر جور شده باید وضو بگیرد.

علی ای حال لم تجد ماءً، ای لم تقدر علی ماء، امام(ع) می فرمایند کنت تجده ظاهراً تجده در اینجا به معنای قدرت است. فی الوقت الذی بعته فیه، این وقتی که بعته بعد از مقاوله است، بعد از مساومه است.

س: وقت تسلیم نیست؟

ج: نه

س: یعنی وقتی که قرار دادی

ج: ظاهراً وقت الذی بعته فیه، احتمال هم دارد وقت تسلیم باشد. یعنی آن وقتی که می خواهی تسلیم بدهی.

آن وقت این نکته‌اش این می‌شود کأنما از حین مقاوله تا تسلیم یکی است. این نکته را می‌خواستم بگویم، دقت می‌کنید؟ آن را که شما تسلیم، این همان است که مقاوله شده، این همان است که بیع رویش واقع شده، آن لا تبع ما لیس عندک هم به معنای وجود خارجی نیست. لا تبع ما لیس عندک به معنای سیطره و سلطان است. و عرض کردیم احتمال می‌دهیم که اصلا در دنیای خارجی هم که الان مثلا در بیع، شرط می‌کنند در میبع مقدور باشد تسلیم که ما هم داریم، یا همین نکته‌ای که اینجا هست این را درست، ظاهرا آنها هم از همین، احتمال دارد از همین روایت ما گرفته باشند، از همین مطلبی که در دنیای اسلام بوده، همین تحلیلی که در دنیای اسلام بوده، با کم و زیاد دیگر، همه یک جور معنا نکردند، اجمالا از اینجا گرفته باشند.

س: استاد وقت الذی بعته را چرا اجرای صیغه نمی‌گویند؟

ج: آن هم می‌شود. فی الوقت الذی بعته فیه وقت اجرای صیغه. اجرای صیغه هم بعد از مقاوله است. یعنی در وقت اجرای صیغه شما تمکن دارید، تمکن و قدرت دارید کافی است. این تمکن و قدرت کی؟ وقت تسلیم است. این کافی است. اما اگر در وقت الذی بعته فیه، تمکن نداشتی، مثل عبد عابق، عبدی داشتی، عبد شما فرار کرد، این را نمی‌توانی بفروشی. خب طبعا عرض کردم یک تفکر این بود که نه اشکال ندارد بفروش اگر تسلیم نکرد، آن وقت خیار دارد.

این را من دیروز یک توضیحی دادم تکرارش نکنیم. یعنی امام (ع) می‌خواهند بفرمایند نه ما این جور نمی‌گوییم، شما بفروش، اگر پیدا کرد آن وقت خیار دارد. چرا؟ چون عرض کردیم بیع از مقوله انشاء است و انشاء از مقوله اعتبار است. در باب اعتبارات مقبولیت مهم است نه معقولیت. این را مقبول نمی‌دانند که شما قدرت نداشته باشید مع ذلک بفروشید به قول امروزی ما الله بختکی، گیرش آمد درست است نیامد، این را حساب نمی‌کنند. یعنی

س: باید حساب غرر

ج: نه فقط غرر نیست کأنما اراده بیع نیست. خوب تأمل بکنید. اصلا آن اراده نمی‌آید. چون عرض کردیم یکی از ارکان اساسی قراردادها اراده است،

س: که عقلا انجام می دهند

ج: نه این می دانم عقلا چون معاملاتی را انجام می دهند که ممکن است به اصطلاح به حسب دقت سفحی باشد.

س: به ریسکش می ارزد

ج: هان، مثلا به قول خودشان به ریسکش می ارزد.

دقت می کنید؟ بله، همین عبد عابق را شما اگر بخواهید یک تصرفی بکنید که در آن قدرت شرط نیست، آنجا اشکال ندارد. این تصرف که قرارداد باشد این اشکال دارد. اما اگر خواستید تصرفی بکنید، شارع بیايد یک تصرفی قرار بدهد که احتیاجی به قدرت نباشد، مثل اینکه بخواهید به عنوان کفاره آزادش کنید. عبدی داشتید از شما فرار کرده، عبد عابقی است، بخواهید بفروشید اراده فروش نمی آید، اما اگر بخواهید آزادش کنید، بگویید هو حر فی سبیل الله، آزاد می شود. تا گفتید هو حر فی سبیل الله آزاد می شود، اما نقل و انتقال نمی شود. خوب دقت کنید.

این سرش این است، نکته فنی اش این است که چون در این جور کارها همه اش انشاء است، اعتبار است، اعتبار باید مقبولیت توش لحاظ بکنیم، نه معقولیت، نه امکان و عدم امکان. این را حساب نکنیم ممکن است یا نه؟ معقول هست یا نه؟ این که شما فرمودید این معقولیت را درست می کند. معقول هست اما مقبول نیست. بحث سر مقبولیت است.

و اینکه پیغمبر(ص) فرمود لا تبع ما لیس عندک هم تعبد نگیریم. بگوییم این که پیغمبر(ص) فرمود لا تبع ما لیس عندک، این در حقیقت بیان به اصطلاح این که عقلا باید چه کار بکنند، آن راهی را که عقلا دارند این طوری است. یعنی بر فرض هم عقلا به قول شما آن را انجام می دهند لکن نباید این را انجام بدهند چون این به اصطلاح حالا غرر دارد یا غیر غرر، نکته ای دارد که صلاحیت انجام ندارد. آن وقت این عنوانش شده که مقبولیت، یعنی شده به اصطلاح همین نکته ای که عرض کردیم که قدرت و مالیس عند، لا تبع ما لیس عندک.

آن وقت بیایم بگوییم نکته دیگر هم این است که در لا تبع ما لیس عندک، خوب دقت کنید، بگوییم که مفاد این روایت، چون آقایان مشهور بین اهل سنت حتی، مفاد این روایت را حرمت گرفتند. آن وقت بحث کردند که حرمت ملازمه با فساد دارد، متعرض شدیم ما مفصلاً.

به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می آید که حالا البته چون اینها نگفتند، اولاً ما گفتیم تلازم مطرح نیست. اگر حرمت هم استفاده بشود حرمت با بطلان معا استفاده می شود نه به نحو تلازم؛ یعنی اول یکی می آید بعد دومی به تلازم به آن می آید. نه خود مفادش ابتدائاً دو چیز است.

و توضیحی که به ذهن ما آمده بود این بود که لا نفی است. نفی لکن لا نفی است، یعنی اعدام، معدوم ساختن، لکن این معدوم ساختن در لا به نحو معنای حرفی به کار برده شده است. آن وقت معنای حرفی هم عرض کردیم کرارا و مرارا معانی هستند که در غیر خودشان ظهور پیدا می کنند. خودشان فی نفسه چیزی نیستند. مثل سرت من البصره، من حاکی از چیزی نیست، من معنایش در بصره و سیر است، یعنی سیر من قبل از بصره نبود. مسبوق به عدم، ابتداء، یعنی مسبوق به عدم، یعنی مثلاً قرأت من سورۃ مثلاً واقع، این اگر می گفتند قرأت من سورۃ الواقعه الی کذا، یعنی ببینید در اینجا شما یک سوره واقع هست مقابلتان، یک قرائت، چیزی به معنای من وجود ندارد. من فقط می خواهد بگوید این قرائت قبل از سوره واقع نبود. مسبوق به عدم است. یعنی به این معنا، که قبلاً نبوده، از سوره واقع شروع شده است.

این را ما اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم که معانی حرفیه، معانی اندکاک هستند. اندکاک در طرفین. خودشان به نفسه چیزی نیستند. مثل فرض کنید دست من الان روی کتاب است، این دست من روی کتاب است، چیزی نیست، و لذا بعضی هم گفتند یک چیزی به اسم وجود رابط در آن، قدمای حتی اهل سنت وجود رابطی مثل عرض می دانستند نسبت به موضوع، این دست من روی، این روی را مثل عرض و موضوع می دانستند. چطور مثلاً رنگ دیوار سفید است، این هم همین طور. لکن بعدها مخصوصاً می گویند مرحوم آقای نجم الاثمه این را وجود رابط گرفته نه رابطی. که فی نفسه چیزی نیست، وجودش عین وجود طرفین است. حالا آن خود وجود رابط باشد

یا نباشد معنایش چیست، ببینید شما دست دارید، کتاب هم هست. هیچی دیگر ندارد. دستتان را پایین روی کتاب که می آورد می گوید روی کتاب. این روی چیزی نیست، این قائم به طرفین است. به دست و کتاب. خودش هیچی نیست. حالا بعضی گفتند خودش هست، این که دست می آید روی این، این هم یک نحوه وجودی دارد. عده ای گفتند این نحوه وجود هم ندارد. این خیال می کنید، شما به اصطلاح فرض کنید مثلاً ذهنتان این را درست می کند یا یک نوع تکرر ادراکی ما شاء الله

س: عند الانتفاع اندکاک معنا پیدا می کند یا نه؟

ج: اندکاک یعنی این روی مندک در دست و کتاب است. خودش چیزی نیست.

س: بله، مستقلاً ما قبول داریم معنایی ندارد اما وقتی مندک می شود یک معنای مستقلی را دارد یا ندارد؟

ج: معنای مستقل ندارد، معنایش در ضمن طرفین... معنا دارد. مرحوم نائینی می گوید معنا ندارد ایجاد معنا، اخطاری نیست، ایجاد است. شما اگر مرادتان رد نائینی است بله ما هم مبنای مرحوم نائینی را قبول نکردیم. مشکل است مبنای ایشان. علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین خوب دقت کنید، مقدمات خیلی ما را از ذی المقدمه عقب نیاندازد.

س: تعریفی که مرحوم نائینی در مورد حق آورده اوجد فی غیره را چه معنا می کنید شما؟

ج: می گویم ایشان به این معنا گرفته که ایجاد است. دیگر خیلی از بحث خارج می شویم. اجازه بدهید که ما الان کمی به کار خودمان برسیم.

عرض کنیم که آن وقت اگر این باشد، حالا من مبنای خودم را بگویم بعد حالا صحت و سقمش بعد.

به نظر ما وقتی می گویند لا تبع، این لا که به معنای اعدام است می آید روی تبع. تبع وقتی تحلیل بشود چون لا به آن می خورد، یکی مفاد ماده دارد یکی مفاد هیئت دارد. مفاد ماده اش بیع است، مفاد هیئتش زجر است که نهی باشد. آن وقت به ذهن ما می آید که هر دو مفاد را اعدام هر دو است نه اعدام یکی. هم اعدام است یعنی جلوی دست شما را می گیرد که این بیع را انجام ندهید. این مال هیئت. هم می گوید این بیع نیست، لا تبع این بیع نیست. این مال ماده.

اگر لا را به معنای حرفی گرفتید و اندک‌اکی گرفتید، آقایان لا تبع را به معنای نهی گرفتند، ملازمه دارد با بطلان یا ندارد، تلازم دارد. ما تلازم نفهمیدیم ما فهمیدیم که یک معنای واحدی است، دو تا نیست، در رتبه واحد هستند معذرت می‌خواهم. دو تا معنا در یک رتبه هستند. نه یکی رتبه‌اش مقدم بر دیگری است.

س: ۱۴:۵۸

ج: از لا تبع از هیئت تبع،

س: لا را که هیئت تبع، لا را ناهیه می‌گیرید، ناهیه می‌گیرید؟

ج: ناهیه است که، لا تبع که نیست که

س: لای ناهیه است پس

ج: لای ناهیه است، قطعاً که لای ناهیه است. لا تبع که لای ناهیه است.

پس بنابراین به ذهن این حقیر سراپا تقصیر می‌آید که روایت مبارکه ناظر به نفی بیع هم هست. یعنی بیع حساب نمی‌شود.

آن وقت امام(ع) میفرماید همین که قدرت داری، همین که می‌توانی انجام بدهی کافی است. و این عین همان است که مقوله شده و بیع شده است. این راجع به این قسمت. حالا به ذهن ما می‌آید که انصافاً حرف مرحوم نائینی درست باشد.

از جمله مطالبی که باز مرحوم نائینی در اینجا فرمودند و آقایان دیگر بیع دین است. اگر شما مدیون باشید و ذمه شما ملک دیگری باشد، این را بخواهید بفروشید یا شما مالک ذمه کس دیگری هستید، این ذمه را می‌خواهید بفروشید.

راجع به بیع دین باید مستقلاً بحث بشود. به مقداری که حالا مناسب با نحن فیه است، بحث می‌کنیم انشاء الله تعالی. و طبعاً این فروع فراوانی دارد. خود اصل مسئله، صحت بیع دین و فروعی که دارد جای خودش.

آنچه که الان محل کلام ماست، من محل کلام خودمان را بگویم، آیا واقعاً ما بیع دین داریم یا این در واقع بیع نیست؟ مثلاً من از یک آقای صد هزار تومان پول می‌خواهم، می‌روم مثلاً یک فرشی می‌خرم صد هزار تومان. فرش را می‌گیرم می‌گویم این را از آقا

بگیر، یعنی من که مالک صد هزار تومان در ذمه این هستم، این صد هزار تومان ذمه را به شما فروختم. این دین را به شما دادم در

مقابل فرش. آیا به این بیع الشراء گفته می شود؟ به دین هم بیع گفته می شود یا نه؟ الان محل کلام ما این است.

چون ممکن است در آنجا کسی تحلیل بدهد که اصلا بیع نیست. این اسقاط ذمه است. این اصلا بیع نیست. نقل و انتقال نیست. دین

یک چیزی است که قابل نقل و انتقال نیست. پس الان ما در حقیقت مهمترین بحث ما این قسمت است.

و اجمالا هم متعرض صحت و فسادش می شویم. فروعش را الان متعرض نمی شویم چون جایش اینجا نیست. بیع دین بیع خاص خودش

است.

پس بنابراین این سوال را مطرح می کنیم، یک، بیع دین درست است یا نه؟ اجمالا نه باز هم تفصیل. دو، صدق بیع بر آن می کند یا در

حقیقت بیع نیست. این کسی بیع نمی تواند بکند ذمه کسی، چیزی نیست که بیع بکند.

مرحوم نائینی می خواهند بگویند تملیک عین، عین شامل دین هم می شود. آن نکته اینجا است. آن که ما الان می خواهیم این است. که

آیا دینی که شما کسی به شما دارد، شما می توانید آن را بفروشید یا نه؟ و اگر فروختید آیا از مصادیق بیع عین هست، تملیک عین

هست یا نه؟

خب در اینجا برای اینکه این مطلب تا حدی روشن بشود، یک مقدار ابتدائا روایات اصحاب را می خوانیم. یک مقدار هم کلمات اهل

سنت حالا غیر از اصحاب. شاید هم بعد متعرض این آقایان جدیدی ها هم بشویم انشاء الله تعالی.

بله، این در کتاب وسائل هم بابی دارد، در جامع الاحادیث هم بابی دارد باب ۴۲. البته روایاتی که به این مضمون است منحصر به این

باب نیست. جاهای دیگر هم آمده است. انصافا اینجا درست اصحاب ما چیز نکردند، روایت را دسته بندی خوبی نکردند.

علی ای حال کیف ما کان یکی از روایاتی که ما در اینجا داریم روایت ابی بکر حضرمی است. من فقط در یک مقدار مختصر یک

نکته ای را می گویم چون دیگر وارد این نکات بشویم از بحث خارج می شویم. این روایت ابی بکر حضرمی را مرحوم کلینی با این سند

آورده: محمد بن یحیی عن احمد بن محمد که مراد احمد اشعری است. محمد بن یحیی زیاط، عطار، عطار قمی از بزرگان و اجلا

اصحاب است. احمد هم که احمد اشعری است. ابن ابی عمیر، اینجا نسخه ابن ابی عمیر است، کتاب ابن ابی عمیر که نسخه خوبی هم هست این کتاب، نسخه احمد اشعری.

عن علی بن اسماعیل، البته در نسخه شیخ یک عماری هم دارد اما در کافی ندارد. به ذهن ما می آید که علی بن اسماعیل، میثمی باشد. اینها یک خاندانی هستند از شاید مجموعاً من یک وقتی نگاه می کردم از این خاندان چیزی در حدود دوازده سیزده تا چهارده تا اسم ما داریم از خاندان میثم تمار. کرارا عرض کردم خود مرحوم میثم، ضبطش میثم است لکن بعدها که این اسمش استعمال شده میثم است. همه میثم هستند الا خود آن اصلی که میثم است. میثم تمار. به کسر میم. بقیه به فتح میم. فکر می کنم در نسب هم به فتح میم است. فکر می کنم حالا دقت نکردم، میثمی ها.

اینها از نوه های مرحوم میثم تمار هستند.

عن ابی بکر الحضرمی، توثیق واثقی در ذهنم نیست، اما خب شواهد جلالت قدر ایشان خیلی زیاد است. عبدالله بن محمد کرارا عرض کردیم برادر همین علقمه. آن دعای علقمه معروف حالا به اسم ایشان معروف شده، علقمة بن محمد حضرمی ایشان عبدالله بن محمد است، آن علقمة بن محمد.

قال قلت لابی عبدالله یكون لی علی الرجل الدراهم فبقول لی یعنی شیئا حتی اقضیه، اقضیک؛ یک چیزی من از او طلب دارم، فرض کنید ده هزار تومان از او طلب دارم، به من می گوید یک چیزی به من بفروش. یعنی، در این نسخه هم متاعا دارد، شیئا حتی اقضیک، تا من قضای دینم را بکنم.

فایبیه المتاع، ثم اشریه منه و اقبض مالی؛ این مال چیز باشد، احتمالا همان مالی اولی که به او داده است. قال لا بأس.

نمی دانم فرع مسئله روشن شد یا نه؟ این امروز هم هست دیگر در دنیای اقتصاد اصطلاحا استمهال می گویند. زیاد می شود این رسمی است در دنیای مالی در دنیا یک حالت رسمی دارد. مثلا یک آقایی مقروض است به بانک، به صد هزار تومان، وقتش هم امروز رسیده، باید برود بدهد، ندارد، با بانک قرارداد می بندند که مثلا این را برای شش ماه دیگر، هشت ماه دیگر، دو سال دیگر پرداخت

می کند، با قسط های این قدر، و برای این استمهالش یک مبلغی قرار می دهد. مثلاً می گوید الان صد هزار تومان شما از من می خواهید، الان ندارم، این را برای ما دو سال دیگر اجازه بده صد و چهل هزار تومان به تو می دهیم.

س: ربا نمی شود؟

ج: چرا دیگر خب رباست دیگر.

روشن شد؟ این متعارف است. الانش هم متعارف است الان در دنیای اقتصاد کاملاً متعارف است. می گویند استمهال می کند با یک مقدار زیادی پول.

آن وقت در روایات آمده به قول امروزی حیل ربا، یکی از حیل ربا این آمده که شما وقتی به این آقا صد هزار تومان را طلبکارید، برای اینکه هم پول زیاد بشود و هم ربا نشود، می آید به طرف می گوید آن مدیون می آید می گوید آقا شما یک چیزی به من بفروش تا من دینم را بدهم. او می آید این کار را می کند، فرض کنید مثلاً فرش دارد، فرش را به ایشان می فروشد صد و چهل هزار تومان نسبتاً، تا یک سال. می گوید این فرش را خودم به شما فروختم صد و چهل هزار تومان تا یک سال. آن وقت فرش را می دهد به طرف مقابل. بعد می گوید من از تو صد هزار تومان می خواهم. این فرش را از تو می خواهم به آن صد هزار تومانی که من از تو می خواهم. این شد بیع دین.

نمی دانم روشن شد انشاء الله یا نه؟

این همان استمهال پول است اما در ضمن دو تا بیع آمد. دو تا معامله شد.

س: یک بار هم تصویر بفرمایید

ج: یک بار دیگر تصویر کنم؟ خیلی خب

آن صورتی که الان متعارف است که خیلی واضح است. آن که نمی خواهد تصویرش بکنیم. می گوید آقا دو سال این دین را عقب بیانداز ما صد و چهل تومان به تو می دهم. خیلی خب، این تمام شد. این که خیلی راحت. این همین متعارفی که الان صاف می گیرند اصطلاحا ربا می گویند به قول ایشان.

راه دومش که آن وقت به این بیع عینه هم می گویند. حالا من چون در اینجا کلمه عینه نیامده، بعد دو مرتبه در حدیث دیگری عینه آمده آنجا می گویم.

این به این صورت است من صد هزار تومان از این آقا می خواهم مدیون است، باید امروز هم پرداخت بکند ندارد. می آید به من می گوید آقا شما یک متاعت را به من بفروش. من می آیم یک فرشی به ایشان می فروشم به صد و چهل هزار تومان. لکن نسیه که بعد از یک سال پولش را بیاورد، بعد از یک سال صد و چهل هزار تومان را بیاورد. می گیرد از من. پس این فرش می شود ملک آقا، لکن ثمن متأخر است. بعد آن آقا می گوید شما از من ده هزار تومان می خواهی، من این ده هزار تومان شما را می فروشم به این فرش. چون فرش دیگر مال آن طرف است. این صد هزار تومان را می فروشم به این فرش. من هم می گویم قبلت. آن وقت فرش به خود من بر می گردد صد هزار تومان هم ملک خودش می شود.

س: این یکی صد هزار تومان گیرش آمد، باید صد و چهل هزار تومان می داد

ج: دینش ثابت می شود. چیزی گیرش نیامد.

س: صد و چهل تومان بدهکار شد دیگر

ج: صد تومان بدهکار بود، صد و چهل تومان

س: خودکارش را می داد می گفت صد و چهل هزار تومان سال بعد حل می شد دیگر.

ج: خب می خواستند ربا نشود دیگر

س: این ربا می شود؟

ج: بله دیگر

س: ۲۴:۵۸

ج: این رباست دیگر، این حیل رباست به اصطلاح. مرحوم مجلسی در مرآه دارد و هذا من حیل الربا. این هم یکی از حیل رباست دیگر.

بیع عینه. بیع عینه را خیلی از اهل سنت قبول ندارند. همین هم همین طور است مشکل دارد.

س: استاد بیع اول مشروط به بیع دوم است یا نه؟

ج: نه مشروط نیست.

س: اگر مشروط نیست می تواند طرف...

ج: روایت دارد که اگر مشروط نباشد... روشن شد؟ پس من از ایشان صد هزار تومان می خواستم که الان بدهد، ندارد. با این کار چه

شد؟ یک سال دیگر صد و چهل هزار تومان می دهد. لکن دو تا بیع آمد در بین. دو تا بیع است.

سوال اول: این درست است یا نه؟ این سوال اول. لکن الان محط نظر من بیشتر این نیست. محط نظر من این بیع است یا نه؟ سوال؟

س: ۲۵:۴۶

ج: حالا آن صوری و موری را رها کنید. بیع هست؟ روشن بشود تصور بکنید. از نظر قانونی این بیع است؟ قرارداد بیع است؟ گفت

آقا صد هزار تومانی که تو از من می خواهی به این فرش فروختم. آن ذمه خودم را فروختم به این فرض. تو صد هزار تومان از من

می خواهی، این صد هزار تومان را فروختم به این فرش، من هم گفتم قبلت. چون من مالک صد هزار تومان بودم. یا مثلاً خریدم. حالا

بگوئید خریدم فروختم. می گوید آقا من این فرش را از تو می خرم با آن صد هزار تومانی که در ذمه داری، طرف هم می گوید قبلت.

س: سال بعد آن وقت چهل هزار تومان باید بدهد

ج: هان سال بعد صد و چهل تومان

س: چهل تومان

ج: صد و چهل تومان

فرش برگشت به صاحبش دیگر. روشن شد؟ مثل اینکه باز گیر دارد کمی.

س: ۲۶:۴۳

ج: مثل اینکه صدش را فراموش کردند. نسخه اش صدش افتاد.

علی ای حال دقت فرمودید چه می خواهم بگویم؟ نکته بحث روشن شد؟ نکته بحث این است که من اگر به او بگویم آقا من این فرش را از تو می خرم با آن صد هزار تومانی که در ذمه توست. این بیع صدق می کند یا نمی کند؟

و علی تقدیر، مرحوم نائینی که می گویند صدق می کند و این بیع عین هم هست، تملیک عین. کلام این است. محل کلام پس یکی صحت این بیع است، یکی این که این بیع این معامله اسمش بیع است، این قرارداد بیع است. یا نه، اگر این معامله هم درست باشد، اولاً گفتند ربا است و حرام است. آن یک مشکل که حالا بعد عرض می کنم. مشکل دوم این بیع نیست، این اسقاط ذمه است. اصلاً ذمه قابل بیع نیست.

و اگر این روایات را درش مناقشه کردیم به لحاظ مشکلات فنی ادبی، یعنی بگوییم مجازاً، انصافاً ما باشیم و مقتضای قاعده بیع صدق بیع بر آن مشکل است. خود من هم شبهه دارم در صدق بیع. لکن بحث سر این است که در روایات آمده و اطلاق خیلی عادی است. یعنی انسان احساس نمی کند مجاز است. خوب دقت کنید. احساس نمی کند عنایتی در اطلاقش هست. راحت اطلاق بیع شده است.

س: چرا بیع نباشد می فرماید؟

ج: چون ذمه قابل چیز نیست، این نهایتش یعنی مفاد واقعی اش ابراء ذمه است. این کتاب را می گیرد مثل یک هدیه می ماند. این کتاب را می گیرد ابراء ذمه می کند. اگر ما باشیم و مقتضای قاعده که این است.

خب این روایت روشن شد انشاء الله؟ این یک روایت ابو بکر حضرمی بود. همین روایت ابو بکر حضرمی باز توسط مرحوم احمد اشعری آمده، لکن از طریق سیف بن عمیره یا عمیره، ضبط هر دوش درست است. این که مثلاً سابقاً عمیره می گفتند، حالا در این

کتابی که جدید چاپ شده رجال نجاشی، همه جا عمیره نوشته، من در میان کتب اهل سنت دیدم هر دو صدقش صحیح است. هم به اصطلاح مکبرا و مصورا.

عن ابی بکر الحضرمی من عمدا می خوانم که ببینید با اختلاف، آن متن کتاب مرحوم ابن ابی عمیر بود. این در کتاب حسین بن سعید هم هست. احتمالا در کتاب سیف بوده است.

قال قلت لابی عبدالله رجل یعین، این رجل یعین این کلمه عینه اینجا آمده است. عین در لغت عرب خب می دانید خود چیز، و گاهی عین را به مال به ثمن می گویند، به نقد می گویند. آنوقت از این عینه درست کردند. خود اصل عینه به این صورت بوده که به یک شخصی می خواهد صد هزار تومان، این هم یک نحوه اش است. آن یک نحوه بود، این هم یک نحوه، نحو اصلی اش این جور بوده: من می خواهم شما به من می گوید آقا صد هزار تومان به من قرض بده، بعد از شش ماه صد و بیست تومان می دهم. خب می گویند این حرام است. صد هزار تومان به من قرض بده بعد از شش ماه... آنوقت می گویند این کار را می کند. می آید می گوید آقا من این جوری است صد هزار تومان می خواهم و بعد از شش ماه صد و بیست هزار تومان می دهم. من بر می دارم فرض کنید این کتاب را یا این فرش را به ایشان می فروشم نقدا به صد هزار تومان. کتاب خودم را نقدا معذرت می خواهم، کتاب آن آقا را نقدا از او می خرم به صد هزار تومان، من صد هزار تومان را به طرف مقابل می دهم، آن فرش را می گیرم، بعد می گویم آقا این فرش را به تو می فروشم نسیه تا شش ماه به صد و بیست هزار تومان. می گوید خیلی خب، فرش خودش را می گیرد. پس فرش خودش را می گیرد صد هزار تومان هم از من می گیرد، سر شش ماه صد و بیست هزار تومان می آورد. این عینه است. این که در مکاسب شیخ هم خواندیم این است.

آن وقت این را چرا عینه مثل غبیه است، چرا عین می گویند؟ چون راهی است برای تحصیل عین، برای تحصیل نقد، پول. یعنی به جای اینکه ذمه باشد می خواهد پول بگیرد، پول نقد بکند. البته این طور گفتند در تفسیر این کلمه؛ چون این کلمه به ذهن من می آید از کوفه شروع شده، کوفه هم ایرانی زیاد بودند، احتمالا این لفظ شاید یک لفظ فارسی دیگری بوده، تعریف که شده به این صورت در آمده. احتمال من می دهم ذوق ارتکازی من مشعر به این است.

.....

ببینید در اینجا دارد رجل یعین، یعین به این معناست. ثم حل دینه؛ ببینید این یعین ثم حل دینه، این توی نسخه ابن ابی عمیر افتاده بود. اگر شما این دو تا روایت را پهلوی هم بگذارید، اصلاً می‌توانید بین پراتز بگذارید. اینکه می‌گویند نسخه ابن ابی عمیر یک مقداری سقط دارد خیلی راحت می‌شود این من مثال زدم، جاهای دیگر هم زیاد است. نسخه صفوان را با نسخه ابن ابی عمیر مقارنه کردیم خیلی لطیف است اصلاً مشخص است چه مقدار از نسخه ابن ابی عمیر افتاده است.

عن رجل یعین ثم حل دینه فلم یجد ما یقضى، اینجا یکن یعنی علی الرجل دراهم، یعنی پول نداشته بدهد. ایتیعن من صاحبه الذی عینه و یقضى، قال نعم؛ دو مرتبه بیع عینه بکند، این بیع عینه را ندارد در عبارت ابن ابی عمیر لکن مفادش همان است.

فرض کنید به همان ترتیبی که گفتم صد هزار تومان داد به طرف با بیع عینه که صد و بیست هزار تومان بعد از شش ماه بگیرد. سر شش ماه هم شد باز ندارد صد و بیست تومان. می‌گوید آقا شما بیا یک کاری بکن، یک چیزی به من بفروش، مثلاً می‌آید من باب مثال یک فرشی را می‌فروشد صد و هشتاد هزار تومان. بعد می‌گوید الان تو از من صد و بیست تومان می‌خواهی، من الان این فرش را به تو می‌فروشم صد و بیست هزار تومان که در ذمه من داری، که بعد از یک سال صد و هشتاد تومان بدهد. یعنی همین که ما اصطلاحاً امروز در دیون و در قرضها استعمال می‌گوییم.

فقال علیه السلام لا بأس. نعم این دارد که اشکال ندارد و این درست است.

این یک روایت دیگری، این از جناب مستطاب آقای به اصطلاح ابی بکر حضرمی.

ما عده دیگری روایت داریم از غیر ابی بکر حضرمی من دیگر همه را نمی‌خوانم چون طول می‌کشد و از محل بحث ما هم خارج است. فقط محل آن که شاهد است عرض می‌کنم. باز این روایت داریم ما این را مرحوم فقیه هم دارد و در کتاب حسین بن سعید هم آمده است. عن بکار بن ابی بکر عن ابی عبدالله، احتمال دارد که عن ابیه ساقط شده باشد، احتمال دارد. البته به هر حال بکار پسر همین ابی بکر حضرمی است که گفتم.

قال فی رجل یكون له علی الرجل المال فاذا حل قال له بعنی متاعا حتی ابیعه؛ فاقضی الدین الذی لک علی؛ البتہ این اگر متن باشد به خودش نفروخته، به کس دیگری فروخته، اگر متن این باشد. مشکل ما همین مقارنه متن است. یعنی می گوید تو یک فرش به من بده، این فرش را چند می دهد؟ فرض کنید به صد و هشتاد تومان یک ساله، بعد این می رود می فروشد فرض کنید می فروشد صد و بیست تومان، صد تومان قرض این آقا را می دهد.

فابیعه فاقضی دین الذی لک علیه؛ این عبارت بیع دین نیست اگر این روایت این باشد. توی این عبارت بیع دین نیست. آن مال را به کس دیگری می فروشد از او بگیرد. از روایاتی که در ما نحن فیه وجود دارد و تقریباً به اصطلاح از روایات اساسی کار حساب می شود، روایاتی است که به اصطلاح هارون بن خارجه نقل کرده است.

قال قلت لابی عبدالله عین رجل عینہ فحلت علیه، فقلت له اقضنی به من، فقال لیس عندی، فعینی احتی اقضیک، دو مرتبه به من بیع عینه بکن تا من... قال عینه حتی یقضیک؛ البتہ اینها هم احتمال دارد به هر حال ظاهرش این است که دو مرتبه به خودش می خواهد دین را بفروشد. عنوان بیع دین را حساب می شود.

باز هم دو مرتبه این را داریم. بله، این روایت به اصطلاح هارون بن خارجه بود. بد نیست می شود سندش را قبول کرد. از روایات دیگر داریم که عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله، سألتہ عن رجل لی علیه مال و هو ۳۶:۰۵ فشتري بیعا من رجل الی اجل، از کس دیگری خرید، علی ان اضمن ذلک حالا ذلک باشد یا نه، عنه للرجل، و یقضینی الذی علیه، آن که دینی که از او می خواهد، که این فاشتری بیعا، این را بیاید من ضامن بشوم، و دین من را به او بدهد، حساب بکند. و یقضینی الذی علیه، آن را که من از او می خواهم او را قضاء بکند. این احتمالا حالا می گویم اینها یک مشکلی که در روایت هست، متن هایش کمی اختلاف هم دارد، مثلا ان یقضی دارد، الذی علیه دارد، الذی لی هم دارد، اختلاف متن دارد، این احتمال دارد که راجع به شخص دیگری باشد و من دینم را بفروشم. یعنی دینی که می خواهم به شخص دیگری بدهم.

چون عرض کردم بیع دین فروعی دارد؛ یکی به خودش یکی به شخص دیگری. یعنی شاید مراد این باشد که تو بیا بگو من از این آقا پول می خواهم، این آقا به اصطلاح من از او پول می خواهم، من این را به تو فروختم به این متاع، با آن متاعی که گرفته، دینی که به او دارم.

قال علیه السلام لا بأس، البته اینجا یک روایت معارض هم دارد که فعلا روایت معارضش را نمی خواهیم بخوانیم چون باید جواب بدهیم، فعلا ندارد.

قال سألت أبا عبد الله عن الرجل، روایت منصور بن حازم. این روایت منصور بن حازم هم از کتاب حسین بن سعید است، سندش صحیح است، عرض کردم غیر از روایتی که ایشان اینجا آورده روایت دیگر هم هست به این مضمون.

عن الرجل يكون له على الرجل طعام او بقرا او غنما او غير ذلك، فعطى المطلوب الطالب لي ۳۷:۵۹ آن که بله، قال لا يبيعه، این ربطی به ما نحن فيه ندارد. ایشان در اینجا آوردند ربطی به ما نحن فيه ندارد.

علی ای حال این مجموعه روایاتی است که در اینجا آمده، ثم اشتریه منه، بله، ایتعین من صاحبه که یک نوع بیع است. از این روایاتی که در اینجا آمده آیا می شود استفاده کرد که بیع دین، یک، جایز است؟ عرض کردم روایتش بیشتر است. دو، صدق بیع بر آن می کند یا نمی کند؟

اگر ما باشیم و انصاف قضیه انصافا از این روایت در می آید، از این روایت در می آید که بیع دین جایز است. خصوصا علی من هو علیه. این قدر متیقنش علی من هو علیه جایز است. و به اصطلاح صدق بیع هم می کند.

دیگر حالا امروز بحث ما تمام شد. فردا انشاء الله کلمات اهل سنت و عبارات اینها تا ببینیم مطلب چطوری است.